نقدی بر شعر «ای بردار تو همه اندیشه‌ای»

شاگرد۳: این ارائه‌ای که در مقابل اثبات می‌گویی‌د، علم حضوری است؟ hc بدیهی‌های ششگانه ارسطویی است؟ یا امر سومی است؟

استاد: خیلی مطالب کلاسیکی هست که ذهن من طلبه مشغول می‌شد. مثلاً این شعری که می‌گویی‌م: «ای بردار! تو همه اندیشه‌ای *** ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای». آیا این شعر باطلاقه درست است؟! گمان نمی‌کنم. فی الجمله درست است. این‌جور نیست که تو همه اندیشه باشی. یک بخش مهمی از تو، اندیشه است. الآن در روان‌شناسی و انواع مسائلی که هست، اگر انسان را در معرفت و روان منحصر کنید، این اشتباه است. یعنی واقعاً به تعبیر استاد در درس اسفارشان - مکرر می‌فرمودند - انسان نه بدن است، نه روح است، بلکه مجموعه همه این‌ها است , می‌گفتند یک وجود واحد به‌هم‌پیوسته از فرش تا عرش است. دست مبارکشان را می‌آوردند و انگشتانشان را به هم می‌مالیدند و می‌گفتند: نگویید این جسم است؛ این انگشت شما جسم نیست، روح متجسد است. یعنی حتی یک انگشت، این قدر اتصال دارد ;ا الآن این، روح متجسد است. این تعبیری ایشان بود. به تعبیری کلاسیکی که ایشان می‌گفتند: بدن، مرتبه نازله نفس است، مرتبه نازله روح است و یک چیز جدا نیست. خب این حرف یعنی چه؟ یعنی بدن، اندیشه است؟ اگر این بدن، مرتبه نازله روح است، این بدن، اندیشه است؟ بتمامه که اندیشه نیست. این‌ها باید حل بشود. حال دوباره بگویند شیئیت شیء به صورتش است. این‌ها را کنار بگذارید. چون در فضای کلاسی، وقتی کار دقیق شد، عده‌ای از این حرف‌ها می‌زنند؛ یعنی بدن یک صورت و ماده دارد و شیئیت شیء هم به صورتش است. می‌خواهند حشر جسمانی را درست کنند؛ همان چیزی که آخوند ملاصدرا در اسفار دارند، نه مبنای ایشان در کتاب تفسیر. مبنای ایشان در اسفار این است. من مکرر عرض کرده‌ام که ایشان بخشی از کار را گفته‌اند، اما تمام مطلب این نیست؛ یعنی ما بخش‌هایی داریم که ورای این‌ها است. لذا عرض کردم که ارائه چه نقشی دارد. یکی از کارهایی که ارائه انجام می‌دهد، این است که می‌گوید: ای بشر! این‌جور نیست که هر چه می‌بینی، فقط خودت باشی. همان چیزی که خیلی از اساتید سلوک می‌گویند که سالک را به جایی می‌برند که هر چه می‌بینی در خودت است و قوه خیالت است، ای عالم برزخت است. من، ما غیر از مثال متصلی که سالک و انسان دارد، واقعاً مثال منفصل داریم. مثال منفصل، عالمی است و این انسانی که مثال متصل دارد، قدرت ارتباط‌گیری با آن مثال منفصل را هم دارد. این قدرت ارتباط‌گیری، غیر از این است که بگویی‌م «تو همه اندیشه‌ای». اندیشه که هستی، درست است، اما یک چیز دیگری هم داری؛ قدرت ارتباط‌گیری و اتصال. این، رابطه برقرار کردن با مثال منفصل است. بله، نفس مجرد در طول عالم مثال منفصل است و در این بحث مشکلی ندارید و بحث‌های دقیق و خوبی است. اتفاقاً این‌که از این طرف، روح می‌تواند ارتباط برقرار کند، چون آن نفس مجرد را دارد؛ چون نفس مجرد را دارد، قوه اتصال برقرار کردن با بیرون را دارد. این‌ها بحث‌های مبنایی است، ولی غیر از این است که بگویی‌م همین اتصالی که برقرار می‌کند، یک نوع اندیشه است. خب این خالی کردن لفظ از معنای خودش است. مثل این است که بگویی‌د علم، قدرت است یا قدرت، علم است. دارید خط‌ها را برمی‌دارید و مخلوط می‌کنید.

بازبینی #3
ایجاد شده 9 فوریه 2026 13:15:40 توسط ... .

به روزرسانی شده 9 فوریه 2026 14:29:33 توسط ... .